



بعد از آمدن به تهران ارتباطات با سینما رفتن و تئاتر دیدن چگونه بود؟
قبل از سری بازی سینما می‌رفتم ولی اهل تئاتر رفتن نبودم.

دوره‌ای که شما به سینما می‌رفتید، همزمان بود با آغاز موج نوی سینمای ایران و ظهور فیلمسازانی چون داریوش مهرجویی و مسعود کیمیایی. آیا در آن زمان تحت تأثیر این جریان قرار گرفتید و فیلم‌هایشان را دنبال می‌کردید؟
نه، آن زمان بیشتر فیلم‌های خارجی می‌دیدم و چندان اهل تماشای فیلم‌های ایرانی نبودم. فیلم‌های خارجی را هم معمولاً با دقت انتخاب می‌کردم.

بیشتر چه فیلم‌هایی را دنبال می‌کردید و تماشای آنها برایتان جذابیت داشت؟
فیلم‌های لوئیس بونوئل مثل «بل دوژور» و «تریستانا».

اهل رفتن به جشنواره جهانی فیلم تهران هم بودید؟
بله، همین «بل دوژور» را در جشنواره دیدم.

چگونه وارد دانشگاه شدید و چه انتخاب‌هایی پیش رویتان بود؟

هم در دانشگاه تهران، رشته هنرهای زیبا، و هم در دانشگاه هنرهای دراماتیک قبول شدم. البته چون دوستان صمیمی‌ام مثل محمود جوهری، ایرج جنتی عطایی، ابراهیم وحیدزاده، بهمن مفید و مرتضی عقیلی در دانشگاه هنرهای نمایشی بودند، من هم تحصیلم را در این دانشگاه ادامه دادم.

به سمت کارگاه نمایش هم رفتید یا بیشتر مسیر دانشگاهی را دنبال کردید؟

خیلی از دوستانم آنجا بودند و برخی از عصرها پاتوقم کارگاه نمایش بود و کارهای دوستانم مثل منوچهر انور را تماشا می‌کردم. کارگاه نمایش در آن دوران تافته جدا بافته‌ای از کلیت جریان تئاتر بود و تفاوت‌های زیادی با شیوه دانشگاه هنرهای دراماتیک و تحصیلات آکادمیک داشت. این جریان منتقدان خاص خود را هم داشت.

آیا شما هم جزو منتقدان کارگاه نمایش بودید؟
در ایران امروز هم تئاتر هنوز در پله اول تئاتر رئالیسم است و تمام فرم‌های دیگری که اجرا می‌شود، بیشتر حالت ادا دارد.

ارزیابی شما از سبک کاری نوآوران آری آوانسیان، که تلفیقی از تئاتر ایرانی و تئاتر غربی بود، چگونه است؟

من درباره این دوره صحبت می‌کنم. آری آوانسیان تحصیلم کرده خارج بود و اشراف خوبی بر تئاتر داشت و خیلی از ما جلوتر بود. الان دوستان بدون داشتن دانش کافی درباره فرم و «ایسم‌ها» نمایش‌هایی را روی صحنه اجرا می‌کنند و تماشاگر هم متوجه این قضیه نمی‌شود.

در دوران تحصیل در دانشگاه فرصت بازیگری هم به دست آوردید یا بیشتر روی درس‌های تئوری تمرکز داشتید؟

دوره‌ای که دانشگاه می‌رفتم، همه دوستان کار بلد بودند. سال اول همه درس‌ها تئوری بود و البته بسیاری مثل شیراندازی، مفید و عقیلی تجربه کار داشتند. بازیگرانی که در سینمای آن دوران فعالیت می‌کردند هم حضور داشتند و ما بعدها به سمت تمرین عملی رفتیم. در آن دوران متن‌های یوجین اونیل را در دانشگاه کار می‌کردیم و ترم بعدی همراه دوستانی مثل فخرزاده سراج آثار تنسی ویلیامز رفتیم.

آیا رفاقت شما با فخرزاده از این دوران آغاز شد؟
بله و اغلب‌مان یکی دو سال با هم اختلاف سنی داشتیم.

حضور در «شهر قصه» برایتان چه ویژگی‌ها و تجربه‌ای داشت؟
بعد از اتمام تحصیلات، یکی از دوستانم، سهیل سوزنی، دستیار منوچهر انور بود و گفت که انور می‌خواهد شهر قصه را بسازد و پرسید آیا دوست داری بیایی. من هم گفتم می‌آیم و در این فیلم همه بازیگران ماسک داشتند.

آیا وقتی متن «شهر قصه» را می‌خواندید، متوجه زیرمتن‌ها و بار معنای آن شدید؟

ریتیم کار را دوست داشتم. فضا و مسائل و عشق آدم‌ها که در قالب حیوانات بیان می‌شد، همه بار نمادین داشت. البته من به بار معنایی سیاسی «شهر قصه» اعتقادی نداشتم.

چگونه برای تحصیل به خارج از کشور رفتید؟

روزی مجله‌ای سوئدی را مطالعه می‌کردم و درباره کالجی که رئیس آن اینگمار برگمان بود، مطلبی خواندم. با دیدن نام «برگمان» ذوق زده شدم و به پدرم گفتم می‌خواهم برای تحصیل به سوئد بروم. پدرم از کارم تعجب کرد و گفت ما کس و آشنایی در سوئد نداریم، اما چون در تصمیمم راسخ بودم، راهی سوئد شدم.

آیا پدرتان در این مسیر به شما کمک مالی کرد؟

پول آنچنانی کمک نکرد و مجبور شدم زمینی به سوئد بروم. حدود هشت روز طول کشید تا به آلمان بروم و بعد با قطار به طرز غریبانه‌ای رسیدم به استکهلم و به آن موسسه رفتم. اولین کاری که باید انجام می‌دادم، خواندن زبان سوئدی بود. بعد متوجه شدم این کالج فوق لیسانس نمی‌دهد و فقط یک دوره سه ساله حرفه‌ای برگزار می‌کند و از کل داوطلبان فقط پنج نفر گزینش می‌شوند؛ آن هم با زبان سوئدی. شرایط را که دیدم، تصمیم به انصراف گرفتم. رئیس کالج گفت: «تو که علاقه به سینما داری، می‌توانی در دوره‌های کوتاه مدت اینجا شرکت کنی و مجانی هم هست»، اما من قبول نکردم و تصمیم گرفتم به انگلستان بروم.

در این دوران برای گذران زندگی کار می‌کردید؟

در فقر کامل و با قناعت، با پولی که از ایران برده بودم، زندگی‌ام را گذران کردم. بعد از رفتن به انگلستان مدتی کار کردم و پول درآوردم و سپس به کلاس آموزش زبان رفتم. البته باید بگویم که قبل‌تر در ایران شش سالی در مطبوعات مترجم بودم.

چه مطبوعاتی؟

اطلاعات هفتگی، تهران مصور، زن روز و تعدادی دیگر.

بنابراین در حد نیازهای روزانه به زبان تسلط داشتید؟

زبان نوشتاری و خواندنم قابل قبول بود و به کلاس‌های شنیداری رفتم تا زبانم تقویت شد. یکی از معلم‌های آموزش زبان به من گفت با توجه به اینکه تئاتر خوانده‌ای می‌توانی در گروه تئاتری ما کار کنی.

در کدام شهر مستقر بودید؟

شهر برایتون و این معلم تاکید کرد که دستمزدی پرداخت نمی‌شود و من گفتم مسئله‌ای نیست و دوست دارم زبانم تقویت شود. آنها در سالی کوچک تمرین و اجرا داشتند.

آیا در آن دوران برای دیدن تئاتر به «تئاتر رویال لندن» می‌رفتید؟
سال‌های بعد این کار را انجام دادم، ولی بلیط تئاتر گران بود.

آیا نمایشی که بازی کردید، فقط در دانشگاه اجرا شد؟

نه، در آن سالن کوچک با بلیط فروشی اجرا شد و برخی شب‌ها در گیشه می‌نشستم و بلیط می‌فروختم و کارهای دیگر مثل مسئول نور سالن را انجام می‌دادم. مدتی بعد این امکان را پیدا کردم که در همین سالن، دو نمایش تک نفره و دونفره را کارگردانی کنم.

از چه متن‌هایی استفاده کردید و چه تجربه‌ای از کار در آن سالن کسب کردید؟

متن «دورنات» بود و در این یک سال و نیم کار در این سالن، چیزهای زیادی آموختم.

آیا زمان تحصیل در ایران به این تجربه‌ها و مهارت‌ها دست پیدا نکرده بودید؟

ابداً، سیستم آموزشی قوی و کاملی نداشتم. برای همه اساتیدم در آن دوران احترام قائلم.

حمید سمندریان در آن دوران جزو اساتید شما بودند؟

بله و همچنین اسماعیل شنگله و تعدادی دیگر. البته منظورم این نیست که در زمان تحصیل در دانشگاه چیزی یاد نگرفته بودم. آشنا شدنم با تئاتر را مدیون این اساتید هستم.

در آن دوران آموزش‌ها مطابق با متد روز دنیا نبود؟

نه، به آن صورت نبود و این امکان را فراهم کرد که در جزئیات بازیگری پیشرفت داشته باشم. بعدش تصمیم گرفتم بروم دانشگاه بریستول و دوره فوق لیسانس را بگذرانم. مسئولین دانشگاه از من خواستند که از سه استاد نامه‌ای درباره تأییدم ارسال کنم. این خواسته را به حمید سمندریان، دکتر فروغ و رکن الدین خسروی فرستادم، اما هیچ‌کدام جوابی ندادند و نتوانستم در این دانشگاه تحصیل کنم.

به چه دلیل جواب نامه شما را ندادند؟

با دلخوری و عصبانیت برگشتم ایران و از سه استاد درباره کارشان سؤال کردم، اما هر کدام بهانه‌ای آوردند. در آن دوران دانشگاهی به نام فارابی تأسیس شده بود و تمام رشته‌هایش مثل معماری، سینما و نقاشی هنری بود. مرحوم قریشی، همسر جمیله شیخی، رئیس آموزش دانشگاه هنرهای دراماتیک بود و گفت دانشگاه فارابی برای تحصیل در خارج از کشور بورس می‌دهد. چون شاگرد اول بودم، مدارکم را به فارابی فرستادم و بورس تحصیل در آمریکا به من تعلق گرفت.

کدام شهر رفتید؟

رفتم فلوریدا و تحصیل کردم. امکان اقامت هم داشتم و فرزندم نیز در آمریکا به دنیا آمده بود، اما دوست داشتم به کشور برگردم.

بعد از بازگشت با بازی در فیلم‌هایی مثل «اشباح» جذب سینما شدید؟

تمام همکلاسی‌های دانشگاهم مثل شیراندازی، امیری و فخرزاده جذب سینما شده بودند و من را به بازی در سینما دعوت می‌کردند، اما قبول نکردم.

به چه دلیل قبول نکردید؟

به فضای فیلم فارسی قبل از انقلاب علاقه‌ای نداشتم. یادم می‌آید میرلوحی در آن دوران می‌خواست «تپلی» را بسازد و مدام به دانشگاه می‌آمد. بعد از بازگشتم به ایران، در اوایل انقلاب فخرزاده گفت قرار است فیلمی به نام «اشباح» بسازیم و بیا در این فیلم بازی کن. قبول کردم و فیلم‌نامه را خواندم که خیلی جذاب بود.

«اشباح» فیلمی شخصیت‌محور است تا قصه‌گو...

بله، روی این فیلم و بازی‌ها خیلی کار کردیم. بازی من در این فیلم باعث شد پایم به سینما باز شود و مدتی بعد در سریال «دسیسه» داریوش مودبیان بازی کردم. محمدعلی نجفی در فیلم نیمه‌بلند بعدی‌اش که افسانه بایگان هم بازی داشت، دعوت کرد.

به چه دلیل بیشتر در قالب آدم‌های درون‌گرا که دارای چالش هستند بازی می‌کردید؟

پیشنهاداتی که می‌شد از این نوع بود. در خلال حضورم در آمریکا فرصتی پیش آمد و رفتم «اکتوز استودیو». لی استراسبرگ هنوز زنده بود و چیزهای زیادی از این حضور آموختم و فهمیدم که برانندو چگونه بازی‌اش را ارائه می‌کند.

بازی‌هایی که از شما دیده‌ایم بیشتر مبتنی بر شیوه تکنیکال است تا متد اکتینگ؟

خب، این نوع بازی را در دانشگاه آموخته بودم. آن دوره بازیگری در آمریکا تحت تأثیر متد اکتینگ بود و امروزه همه چیز تغییر

کرده است.

«شیخ کزدم» جزو بازی‌های موفق شما محسوب می‌شود؟

این اولین تجربه صدابرداری سر صحنه من بود. مهدی صباغ‌زاده من را به کیانوش عیاری معرفی کرد و فیلم‌نامه جذابی داشت.

در کارنامه بازیگری شما مثل همین فیلم «شیخ کزدم» و یا «اشباح»، رابطه‌های دونفره، خواه دور فیزیکی و خواه دو برادر، را خیلی خوب از کار در می‌آوردید...

من فیلم‌های دونفره زیادی بازی کردم مثل «اشباح» که اغلب سکانس‌های بازی‌ام با مهدی فخرزاده در یک کلبه جنگلی بود و مدتی طولانی برای شکل دادن به موقعیت تمرین کردیم.

آیا از «اشباح» خاطره ناگفته‌ای دارید؟

خاطره زیاد است. مهدی فخرزاده پایان‌بندی فیلم را دوست نداشت و میرلوحی به پایان‌بندی خودش اعتقاد داشت. بنا به دستور کارگردان، فیلم یک هفته تعطیل شد و کارگردان تنها رفت نوشهر و در هتلی نشست و پایان دیگری نوشت و آورد.

شما چه نظری داشتید؟

اظهار نظری نکردم.

جزو بازیگرانی هستید که حرفه‌ای به کارتان می‌پردازید و در کار کارگردان دخالت نمی‌کنید؟

عادت به این نوع کارها ندارم و استراسبرگ به من یاد داد که به جایگاه بازیگری قائل باشم و دخالتی نکنم.

با اغلب بازیگران مطرح هم‌بازی بودید. کار با کدام بازیگر برایتان جذابیت بیشتری داشت؟

با اغلب بازیگرانی که بازی داشتم، دوست و هم‌دانشگاهی بودم و به‌دوستان‌های بازیگری رارایت می‌کردیم و با همه‌شان راحت بودم.

یکی از کارگردان‌هایی که همکاری موفق زیادی با او داشته‌اید، مهدی فخرزاده است. از این همکاری موثر بگویید؟

دوستی دیرینه با فخرزاده دارم و از پایه با هم شروع کردیم. در دانشگاه هم چند کار مشترک با هم داشتیم و به خصوصیات و شیوه کاری‌اش آشنا بودم. یکی از کارهای مهم من با او، سریال «تنهاترین سردار» بود و به آن علاقه دارم.

شما و برخی هم‌نسلان‌تان تدریجاً از دهه نود به بعد کم‌کار شده‌اید. دلیل این کم‌کاری چیست؟

عوامل زیادی در این اتفاق تأثیر داشت. مهم‌ترین آن تغییر پیدا کردن فضای سینما و فیلم‌سازی بود و فیلم‌نامه‌هایی که به من پیشنهاد می‌شد، اغلبشان را دوست نداشتم.

مثال می‌زنید؟

من هیچ‌وقت علاقه به بازی در فیلم‌های اکشن و حادثه‌ای نداشتم. موضوعات مورد علاقه‌ام فیلم‌نامه‌های اجتماعی مبتنی بر امید و دراماتیک و بدون خشونت بود.

یکی از کارهای مهم بازیگری شما در سال‌های اخیر، بازی‌تان در سریال «هفت سر زده‌ها» با کارگردان ایدئولوژیک و اصول‌گرا مثل ابوالقاسم طالبی بود. از این همکاری بگویید؟

وقتی بازی در این سریال پیشنهاد شد، دیدم نقشم متفاوت است و با هیچ بازیگری بازی ندارم و بازی‌ام مونولوگ و روبه دوربین است. خوشم آمد و پذیرفتم. خوشبختانه پیشنهاد کردم بخشی از دیالوگ‌های این شخصیت به زبان انگلیسی باشد و کارگردان پذیرفت.